

باسمه تعالی

- اشکال اول: قبح تجرّی در طول حق الطاعه نیست..... ۱
- اشکال دوم: عدم درک واقعی بودن حق الطاعه..... ۱
- اشکال سوم: در عرف تفاوتی بین موالی نیست..... ۲

موضوع: حجج و امارات/قطع/بررسی قبح تجرّی

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات قبل جهت دوم از مباحث قطع یعنی تجرّی شروع شد. مقام اول بررسی قبح تجرّی است، که استدلال بر عدم قبح مورد نقد قرار گرفت. در این جلسه استدلال بر قبح تجرّی بررسی خواهد شد.

اشکال اول: قبح تجرّی در طول حق الطاعه نیست

در نظر شهید صدر، قبح تجرّی وابسته به دایره حق الطاعه است، که این کلام صحیح نیست. یعنی قبح تجرّی موقوف بر حق الطاعه نیست، بلکه ممکن است گفته شود قبح تجرّی و حق الطاعه ملازم بوده و آنها دو روی یک سکه اند، و ممکن است گفته شود حق الطاعه موقوف بر قبح تجرّی است. توضیح این مطلب در اشکال بعدی خواهد آمد.

اشکال دوم: عدم درک واقعی بودن حق الطاعه

در نظر شهید صدر حق الطاعه دارای دو قسم واقعی و اعتباری است، یعنی در مورد خداوند متعال واقعی، و در مورد تمام موالی دیگر اعتباری است. پس همانطور که حُسن و قبح دارای دو قسم واقعی و اعتباری هستند، حق الطاعه نیز دو قسم واقعی و اعتباری دارد. در حُسن و قبح اعتباری (یعنی عرفی یا عقلانی) اختلافی نیست، اما در حُسن و قبح عقلی اختلاف است (فقیه حُسن و قبح عقلی را قبول نموده، و حکیم قبول نموده است). به هر حال حق الطاعه خداوند متعال واقع است، و حق الطاعه سائر موالی مانند پدر، و نبی، و مانند آنها، اعتباری است. شهید صدر حق الطاعه واقعی را در کلمات خود، توضیح نداده‌اند اما مراد ایشان از «واقعی» ممکن است یکی از دو احتمال ذیل باشد:

الف. ممکن است مراد همان واقعی در بحث حُسن و قبح باشد، یعنی درک عقل عملی است و امری واقعی می‌باشد؛ در این صورت پاسخ این است که «حق الطاعه واقعی» را درک نمی‌کنیم (همانطور که حُسن و قبح عقلی را درک نمی‌کنیم). علاوه در این معنی، حق الطاعه و تجرّی ملازم یکدیگر هستند و هیچیک متوقف بر دیگری نیست (امور واقعی طولیت ندارند، بلکه

امور حقیقی طولیت برمی‌دارند). به عبارت دیگر در جایی که حق الطاعه باشد، تجرّی قبیح است؛ و در جایی که تجرّی قبیح باشد، حق الطاعه وجود دارد؛ بنابراین هر دو صحیح بوده، و طولیتی وجود ندارد.

ب. ممکن است مراد از واقعی در عبارت ایشان «انتزاعی» باشد. توضیح اینکه مسلم است که خداوند حق الطاعه اعتباری ندارد، اما از طرفی وجوب طاعت، عقلی است و از طرف دیگر معصیت خداوند عقلاً قبیح است، که ذهن با توجه به این دو نکته، حق الطاعه را برای خداوند متعال انتزاع می‌کند. بنابراین حق الطاعه در مورد خداوند متعال، اعتباری نبوده بلکه انتزاعی است. از آنجا که تمام امور انتزاعی، واقعی هستند به این انتزاع عقل نیز عنوان «واقعی» گفته شده است؛ در این صورت نیز هرچند این معنی از واقعی، صحیح و مورد قبول است، اما قبح تجرّی متوقف بر حق الطاعه نیست. یعنی ذهن از معصیت و تجرّی، حق الطاعه را انتزاع می‌کند، پس حق الطاعه متوقف بر قبح تجرّی است (در واقع انتزاع حق الطاعه متوقف بر قبح تجرّی است، نه خود حق الطاعه).

اشکال سوم: در عرف تفاوتی بین موالی نیست

در نظر شهید صدر، قبح تجرّی متوقف بر ذاتی بودن حق الطاعه در مورد خداوند است (لذا این بیان در موالی عرفیه که حق الطاعه اعتباری دارند، موجب قبح تجرّی نیست). به نظر می‌رسد «هتک» عنوانی عرفی است و هر موردی که عرفاً هتک محسوب شود، قبیح خواهد بود. در عرف تفاوتی بین موالی عرفیه و مولای حقیقی وجود ندارد. به عنوان مثال اگر اطاعت مدیری عقلاً واجب باشد، و معصیت مدیر عقلاً قبیح باشد (واقعی اعتباری)، در این صورت نیز تجرّی قبیح است. یعنی اگر منجزی بر دستور مدیر باشد و شخصی تمرد نماید، این تجرّی بوده و عقلاً قبیح است. به عبارت دیگر استفاده از ذاتیت حق الطاعه، موجب بُعد مسیر بوده، و نیازی به آن نیست. در هر مورد که معصیت عقلاً قبیح باشد، تجرّی نیز عقلاً قبیح خواهد بود.